



مردم ما هم فرهنگ این گونه نمایش ها را کسب کنند و بپذیرند، خیلی بهتر می توانیم کار کنیم و دوست دارم از گروه درجه یک مان تشکر کنم، گروه ما یک گروه کاملاً دلی و کوچک است نه از آن گروه های حرفه ای با رسم و رسوم خاص، گروهی که هر شب برای اجرا این مسیر را می رود و می آید و همه اعضای آن به خوبی به هم چفت شده اند. من فکر می کنم رمز موفقیت مان همین گروه بودن است، چون به عقیده من، در تئاتر اول انسانیت و گروه بودن مهم است، بعد استعداد و توانایی های بازیگری و غیره، آن گروه بودن و آن دوستی در گروه به ما کمک کرده که همدلی داشته باشیم و بتوانیم به این جابرسیم در آخر هم باید یک تشکر ویژه از سام درخشانی عزیز داشته باشیم که بدون هیچ چشم داشتی پشت کار ما ایستاد و به ما اعتماد کرد و من هم به او اعتماد صد در صدی دارم جوریکه اگر فردا بگوید که دیگر نمایش را اجرا نبر و من فکری دیگری دارم، حتماً آن کار را خواهیم کرد چون می دانم که خیر و صلاح این کار را می خواهد.

آرزو صراف رضایی، بازیگر:

این نمایش تلفیقی از انیمیشن و تئاتر است

آیا پیش از این که ایفای نقش در این نمایش به شما پیشنهاد شود، با متن آن آشنایی داشتید؟
بله، پیش از آن که اساساً این پروژه به من پیشنهاد شود، رمان «مغازه خودکشی» نوشته ی ژان تولی را خوانده بودم و این رمان برایم بسیار جذاب و تأثیر گذار بود. شاید در نگاه اول عنوان کتاب مخاطب را به اشتباه بیندازد و این تصور ایجاد شود که با فضایی کاملاً تاریک و ناامیدانه مواجه هستیم؛ اما در واقع در بطن این روایت تلخ، جریانی از امید و اشتیاق به زندگی حضور پر رنگی دارد که در تقابل با فضایی ناامیدی حاکم بر داستان، معنا می یابد.

چه شد که شما تصمیم گرفتید در این اثر حضور داشته باشید؟

با توجه به علاقه ام به این رمان و شناختی که از فضا و روح کلی داستان داشتم، وقتی متن اقتباسی را خواندم، جذب نگاه نویسندگان و کارگردان شدم. من برای نزدیک تر شدن به فضای نمایش، نسخه ی انیمیشنی این داستان که در فرانسه ساخته شده را نیز تماشا کردم. کاراکتر مرلین خواهر بزرگ خانواده شخصیتی بود که برایم بسیار جالب و دوست داشتنی بود به همین دلیل تصمیم گرفتم این نقش را تجربه کنم، چرا که احساس می کردم می تواند چالش تازه ای برای من باشد.

نمایشی که اکنون روی صحنه می رود چه ویژگی هایی دارد و از چه سبکی پیروی می کند؟

آنچه ما روی صحنه می بریم تئاتر - انیمیشن مغازه خودکشی و به نوعی تلفیقی از انیمیشن و تئاتر است. در این اجرا مخاطب شاهد یک تجربه ی بصری جدید است که در آن عناصر انیمیشن وارد فضای زنده ی تئاتر شده اند. سبک اجرا گرایش هایی به گروتسک دارد؛ یعنی همه چیز از گرم ها گرفته تا حرکات و اکت های بازیگران به نوعی بزرگ نمایی شده و با اغراق همراه است. این اغراق در خدمت ارائه ی مفهومی است که در بطن نمایش جاری ست یعنی مفهوم امید و مبارزه با فضای سیاه و بسته ای که شخصیت ها در آن گرفتار شده اند.

داوود گراوند، بازیگر:

می خواهیم دوباره زندگی جریانی پیدا کند

در ابتدا کمی از شخصیت پدر (میشما) و شیوه ای که در اجرای این کاراکتر در قالب بازی های اکر جره یا انیمیشنی مد نظر بود بگویید.

در واقع این شیوه یک ریسک بزرگ هم برای کارگردان و هم برای بازیگر بود چون سبک کار، سبک متداولی نیست و به نوعی حرکت روی لبه تیغ است. من به شخصه ابتدا به راهنمایی های کارگردان مان اتکا کردم و با آن پیش رفتم، چون آقای نصیری در حوزه انیمیشن فعالیت دارند و به فیگور و عکس اشرف کامل دارند. دانش ایشان با توجه به توانایی بدنی که در ما بازیگران وجود داشت، تبدیل به فیگور های زنده تئاتری شد که با اکت های اغراق شده در آمیخته بود. من معمولاً با توجه به تحلیلی که از نقش دارم پیش می روم و سعی می کنم مدام، بر اساس آن «گر تلایی» استانیسلاوسکی خودم را کاملاً در نقش مقابل بگذارم و در تصمیم گیری های لحظه ای بر اساس تحلیل نقش پیش بروم و همه اینها را به اکت، حرکتی یا دیالوگی که قرار است بگویم، تبدیل کنم.

با توجه به این که این نمایش اجراهای بسیاری داشته و همچنان هم در حال اجراست، معمولاً این خطر وجود دارد که بازیگر با بیات شدگی نقش روبه رو شود. شما برای اینکه این وضعیت دور بمانید و نقش را همچنان تازه و زنده نگه دارید، از چه روش هایی استفاده می کنید؟

بله من همیشه سعی می کنم

نقش را پویا و زنده نگه دارم. ببینید وقتی شما دارید خودتان را زندگی می کنید، مدام ذهنتان در حال فکر کردن به خودتان، مسائل تان و زندگی روزمره تان است. هر لحظه ممکن است تصمیم های مختلفی در ذهن تان بگیرد. ولی وقتی دارید نقش بازی می کنید، این اتفاق دائم برایتان نمی افتد. اما شما باید خودتان را به آن سمت ببرید. یعنی چه؟ یعنی من همیشه از دریچه چشم کاراکتر «میشما» به قضایا نگاه کنم و همیشه اتفاقات را از دریچه چشم و ذهن او ببینم و در واقع تصمیم ها را بر اساس ذهن او بگیرم. بدین ترتیب من هر لحظه ممکن است به یک کشف جدید برسم و یک اتفاق جدید را رقم بزنم. و این اتفاق در خود نمایش، از اجرایی به اجرای دیگر، خود را نشان می دهد. در کار این امر واکنش تماشاگران نسبت به اکت های یک بازیگر نیز می تواند شما را پویا نگه دارد و زنده تر کند.

سخن پایانی:

راستش فکر می کنم حال هیچکدام ما آنقدر خوب نیست که بتوانیم به راحتی مثل روز های قبل اجرا برویم یا مثل قبل به زندگی روزمره مان بپردازیم. واقعاً فکر می کنم نه فقط برای ما که در حوزه تئاتر فعالیت می کنیم، بلکه برای هر ایرانی مثلاً کسی که کارمند یک اداره یا حتی یک پاکبان است هم شرایط مثل قبل نیست. باین وجود هر پدیده ای که در جهان ما رخ می دهد، یک پدیده ی نسبی است. این اتفاق جنگ تحمیلی ۱۲ روزه که افتاد، ممکن است و حتی به جرات می توان گفت قطعاً، برای ما به نوعی رشد به همراه خواهد داشت. ما بر اساس این اتفاقی که پشت سر گذاشتیم، روز های آینده را سپری می کنیم و می شود گفت به یک نوع بلوغ رسیده ایم. وقتی بچه ها تصمیم گرفتند که اجرا را از هفدهم ادامه دهند، شخصاً پر از تردید بودم هم از لحاظ روحی، هم از این بابت که شاید مردم در شرایطی نباشند که بتوانند بیایند و اجرای تئاتر ببینند. ولی خب، ما تصمیم گرفتیم که بدون اینکه فراموش کنیم چه به ما گذشته، زندگی کنیم و دوباره زندگی، در ما و در اطرافیان مان جریان پیدا کند و به یکدیگر در سپری کردن این روزها کمک کنیم تا بتوانیم به یک ثبات برسیم.

بیشتر نگاه من این طور بود و بچه ها هم قطعاً مسیر خودشان را انتخاب کردند. مسیر این بود که بتوانیم با جدا کردن لحظاتی، چه برای مردم، چه برای خودمان، مخصوصاً ما بازیگران، با جدا کردن خودمان و گذاشتن فاصله ای از این جهانی که الان در آن زندگی می کنیم، به جهان نمایش ها، بتوانیم یک آرامش ذهنی بسازیم. و شاید حتی بتوانیم بر اساس تجربیاتی که روی صحنه نمایش رقم می خورد و داستان هایی که روایت می شود، زندگی خودمان را بهتر کنیم.

